

لغت اشوری را بجای کلمه اصلی بیگانه ادا مینمودند چرا باید ایرانیان تأمل داشته باشند و با کلمات آرامی از قبیل ملکا و بسرا و لهما و غیره بهمان طریق معامله نکنند؟ عبارتة اخری چرا نباید ایرانیان نیز کلمات آرامی را بجای اینکه ترکیبی از حروف بدانند مجموعه‌ای از اشکال و صوری که قائم مقام الفاظ بوده است فرض نکنند؟ همانقسمی که قبلاً متذکر شدیم درست است که زبان پهلوی وقتی عمومیت یافت که آسور دیر زمانی از بین رفته بود و این زبان متعلق به عهد ساسانیان است (۲۲۶ تا ۶۴۰ بعد از میلاد) و اوائل دوره اسلام بلافاصله متعاقب عصر ساسانی است، لکن دنباله تحقیقات را درباره زبان پهلوی بجائی رسانده‌اند که معتقد شده‌اند در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد مسیح و حتی شاید در تاریخ قدیمتری زبان مزبور با قرب احتمال وجود داشته است. در مشرق زمین که مردم آن ذاتاً محافظه کارند چیزی که مایه اعجاب بسیار باشد در این امر وجود ندارد، و سیاق که حتی امروز هم در ایران عموماً در محاسبات بین مردم معمول و متداول است از چیزهای شگفتی است که بموضوع بحث ما اندکی شباهت دارد زیرا علائمی که در سیاق بجای ارقام عادی عربی بکار برده میشود در واقع اشکال اختصاری و ناقصی است از اسامی عربی اعداد مختلف و بسا میشود که سیاق نویس ایرانی این مسئله را فراموش میکنند و گاه نمیدانند.

پیش از آنکه درباره پهلوی بیش از این بحث کنیم سخنی هم از مطالعات اوستائی که پیوسته پیشرفت میکنند باید گفته شود. در صفحات قبل ملاحظه نمودیم که بورنوف (۱) و لاسن (۲) برای

**پیشرفت مطالعات**  
مطالعات خود در باره کتیبه‌های هخامنشی چه اندازه مربوط به اوستا از بسا سکریت کمک گرفتند. ضمناً بکتاب عظیمی که بورنوف بتاريخ ۱۸۳۵-۱۸۳۳ در موضوع یسنا منتشر

ساخت قبلاً اشاره‌ای نمودیم. با مواد و مطالب فراوانی که انکتیل (۱) جمع‌آوری کرده بود و مدتها در کتابخانه ملی بطاق نسبان نهاد شده بود شروع بکار نمود و برای اینکه متن صحیح این قسمت اوستا محرز و محقق گردد ابتدا بمقابله دقیق نسخه‌های خطی پرداخت. برای روشن کردن این مطلب اتکاء و اعتماد وی بیشتر به ترجمه سانسکریت نریوسنگ (۲) بود که در دسترس وی قرار داشت و قدیمترین تفاسیر است و این ترجمه را با منتهای دقت و بصیرت و درایت در ترازی سنجش و آزمایش و انتقاد نهاد و صحت آنرا به ثبوت رساند، و ضمناً به تنظیم دستور زبان و فرهنگ لغات اوستا همت گماشت. لکن بهمین قناعت نمود که بدیگران ارائه طریق نماید و تحقیق اوستا را بر پایه‌ای که حقیقتاً صحیح و عملی بود قرار دهد: کتاب بزرگی که منتشر ساخت اولاً فقط فصل اول از هفتاد و دو فصل یسنا را روشن و تفسیر میکند (هریک از فصلهای یسنا «ها» نامیده میشود) و آن یکی از پنج قسمت کتاب مقدس زردشت است (در آداب پرستش پروردگار) و اگر چه بعد (۱۸۴۶-۱۸۴۴ مسیحی) فصل نهم یسنا را بدین نمط اما باختصار موضوع بررسی قرار داد تحقیقات خود را در این رشته بیش از این دنبال نکرد.

در همین ایام انتشار اثر عظیم باب (۳) در خصوص صرف و نحو تطبیقی زبانهای آریائی یا هند و اروپائی ما را بمشاجره بزرگ دیگری که بشدت در پیرامون اوستا در گرفت وارد میکنند و آن **جنگ طرائق** جدال طریقه اخبار و احادیث با طریقه تطبیق السنه و تحقیق است. در این موقع دانشمندی که صاحب عقل سلیم و صلاحیت لازم بودند هیچکدام در باب اصالت و حقیقت و ساختگی نبودن خود کتاب هیچگونه شبهه و تردیدی نداشتند. مناقشه بر سر ارزش تفسیر زردشتیان

بود که در سنت آنان وجود دارد (یا اینکه مبنای آن تفسیر روایت است).  
 بورنوف (۱) متکی بتفسیر عرفی نریوسنگ بوده است (زیرا در آن هنگام  
 ترجمه‌های قدیمتر پهلوی را بقدر کافی نمیفهمیدند تا زیاد مورد استفاده  
 واقع شود)، بنا بر این بورنوف را از پیروان طریقه اول باید قلمداد نمود.  
 باپ بیشتر در سانسکریت و فقه اللغة تطبیقی حائز مقامی رفیع بوده است  
 و اوستارا صرفاً از جهت زبان و اینکه یکی از شعب سانسکریت میباشد  
 مطالعه میکرد. علیهذا باپ را باید از طرفداران طریقه دوم دانست.  
 بر اثر انتشار اوستای چاپ وسترگارد (۲) و اشپیکل (۳) بتاريخ ۱۸۵۲  
 تا ۱۸۵۸ مسیحی دائرة دانش پژوهانی که میتوانستند به فحص و بحث  
 مشکلات مربوط باوستا بپردازند بسیار وسیعتر شد و جدالی که دارمستر (۴)  
 جنگ طرائق (یعنی جنگ طریقه سنت و روایت و تواتر با طریقه تطبیق  
 و تحقیق) نامیده است از هر سو آغاز شد. بعد از بورنوف برجسته‌ترین  
 پیروان طریقه اول اشپیکل و بوستی بودند. دوهارله (۵) و گایگر (۶) هم  
 تا حدی کمتر در زمره اصحاب این طریقه بشمار آمده‌اند. بنفی (۷) و راث (۸)  
 از معتقدین طریقه دوم محسوب میشوند. ویندیشمن (۹) میانه‌گزید  
 ولی هاوگ (۱۰) که ابتدا از مریدان پرشور بنفی شمرده میشد همینکه  
 از هندوستان برگشت کاملاً بقدر و قیمت روایات پارسی ایمان آورد  
 و از آن پس در ردیف یکی از پیشروان مطالعات و تحقیقات پهلوی بشمار  
 آمد. همین راه را وست (۱۱) حتی با رستگاری و توفیق شایانتری پیش  
 گرفت، چنانکه گلدنر (۱۲) در حق او گوید: «دانش و فهم و ادراک

(۱) Burnouf (۲) Westergaard (۳) Spiegel (۴) Darmesteter

(۵) de Harlez (۶) Geiger (۷) Benfey (۸) Roth

(۹) Windischmann (۱۰) Haug (۱۱) West

(۱۲) رجوع شود بمقاله عالی و شوای گلدنر در تاریخ تحقیق راجع

به اوستا: Geldner, (Geschichte der Awestaforschung)

که در جلد دوم کتاب اساس فقه اللغة ایرانی تألیف گایگر و کون صفحات ۴۰ تا ۴۶  
 درج شده است:

Geiger und Kuhn, Grundriss der Iranischen Philologie

و تیز بینی و براعت بی نظیر وی پایه تحقیقات و تبعات مربوط بزبان پهلوی را از مراحل سافله بدرجات عالیة علم رسانید « تا بدانجا که بطور غیر مستقیم مصلح مطالعات اوستائی گردید. » لکن قرعۀ کار بنام مردی بی عدیل زده شد و آن مرد جیمز دار مستتر فقید است که بوسیله او مطالب مربوط بروایات (توأم با مطالعه دقیق خود متون) از روی حزم و احتیاط تقریباً بنحو اتم و اکمل مورد استفاده قرار گرفت. و چقدر دلپذیر است که گلدنر در حق شخصی که بآن شدت دردم روش انتقادی وی سخن گفته بود با چنین بیان کریمانه‌ای اثر و اسلوب او را توصیف مینماید: (۱)

«از ابتدا دارمستتریکی از طرفداران پر حرارت ترجمۀ دوره ساسانی بود و مقدمات پهلوی را بکمال بیاموخت و زمینه محکمی برای مطالعات خود فراهم ساخت ولی تفسیر خود را بهیچوجه تنها متکی بآنچه پهلوی نمود و تشخیص داد که ضمن کشمکش و نزاعی که بر سر بهترین روش تحقیق در گرفته بود تنها بنیروی توسعه کامل دامنۀ فکر میتوان از تاریکی بروشنائی گرائید و بجای توسل به حدسیات و ظنیات و تأسی بکسانیکه با چنگ و بال میکوشند از ظلمت بنور راهی بجویند فقط در پرتو وسعت نظر میتوان بسر منزل مقصود و مرحله علم الیقین و شهود رسید. نخست از ترجمه هائی که خود ایرانیان تهیه نموده بودند مدد گرفت و آن منابع اولیه را جزء و کلاً مورد استفاده دقیق و تحقیق جامع قرارداد. و سائلیکه من غیر مستقیم باو کمک کرد عبارت بود از جمیع روایات از دوره ساسانیان تا امروز و کلیۀ ادبیات پهلوی و پازند و شاهنامه و آثار وقایع نگاران عرب و اخبار تاریخی منقول از پیشینیان و اطلاعات شخصی مأخوذ از پارسیانی که در قید حیات بودند و همچنین آداب و رسوم و عقائد

---

(۱) رجوع شود بمقاله وی که تعریف آن گذشت ، صفحه ۴۵ .

و آراء و مراسم کنونی مذهبی که سنتی است صحیح و خالی از هر گونه خدشه و در قسمت علم الالسنه تمام مواد مربوط به فقه اللغة ایرانی در همه مدارج تکامل و اختلاف لهجات و همچنین سانسکریت مخصوصاً ودا، ترتیبات و مقدمات امر گو اینکه بطور ناقص و با وسائل غیر کافی قبل از وی تهیه شده بود لکن دارمستتر همه را جمع آوری و تلفیق کرد و نتیجه مسلم گرفت. رسیده ترین میوه مساعی و مجاهدات وی آخرین اثر عظیمی است که از او بیادگار مانده است: نام آن کتاب «زند اوستا» ترجمه تازه با تفسیر تاریخی و لغوی (۱) است. دارمستتر طریقه سنت را احیا نمود و سخن درست بگوئیم موجود روشی است که خود او روش تاریخی برای تحقیق اوستا نامیده است. برای اینکه آن روش را واضح و روشن عرضه بدارد مطالب و مواد فراوانی که از جهت و فور بی نظیر و غیر قابل قیاس بود فراهم آورد. تاچه اندازه درین راه دستکار شد و تاچه حد از لحاظ تمسک بفروع و شرح نکات جزء از هدف خود تجاوز نمود و راه افراط و اطناب را پیمود آینده باید داوری نماید. «

اکنون برگردیم بتاریخ کشف رموز کتیبه ها و متون پهلوی یعنی آن رشته از زبان شناسی ایران که با وجود رنجهای ثمر بخش دوساسی (۲) و اختلاف وی و با اینکه این مبحث مشکل را در این ایام اخیر دانشمندانی مانند وست (۳) و اندرهاس (۴) و نولدکه (۵) و دارمستتر و زلمن (۶) و دیگران بسیار بسیار روشن ساخته اند و از این جهت مرهون زحمات ایشان میباشیم، هنوز هم بیشتر کارهایی که باید بشود انجام نگرفته است. در باب دوساسی و جانشینان وی در صفحات بعد بلافاصله سخن خواهیم گفت.

(۱) رجوع شود به سالنامه های موزه گیمه مجلدات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ چاپ

پاریس ۱۸۹۲-۳ مسیحی

Annales du Musée Guimet, vols. xxi, xxii, xxiv, Paris, 1892 - 3

Andreas (۴) West (۳) Sylvestre de Sacy (۲)

Salemann (۶) Nöldeke (۵)

مساعی درخشانی را که دوساسی در راه قرائت بعضی از کتیبه‌های  
 ساسانی در نقش رستم بکار برد در صفحات قبل  
 ذکر نمودیم. تخت سنگهایی که نقش رستم روی  
 آن کنده شده است سمت راست رودخانه پلوار واقع

**کتیبه‌های ساسانی  
نقش رستم**

است. در آنجا حوضه رودخانه منتهی میشود بمرو دشت بین سیوند  
 وزرقان برابر تخت جمشید بمسافت دوسه میل در سمت مشرق. کتیبه‌ای را  
 که دوساسی بویژه بررسی نموده است اگر قدیمی‌ترین کتیبه‌ای نباشد  
 که سلاطین ساسانی بتقلید هخامنشیان روی آن صخره‌ها نقر کرده‌اند  
 یکی از قدیم‌ترین کتیبه‌ها است، زیرا تاریخ آن تاریخ سلطنت اردشیر  
 (ارتخشتر) پسر پاپک مؤسس آن سلسله است (۲۴۱-۲۲۶ بعد از میلاد).  
 این کتیبه بدو خط پهلوی (که یکی شکل کلدانی (۱) و دیگر شکل ساسانی  
 است) نوشته شده است و هر یک از این دو صورت را رسم الخط مخصوصی  
 است. دنبال آن ترجمه یونانی کتیبه بشرح ذیل دیده میشود. (۲)

(در این جا عین ترجمه یونانی نقل شده است.)

عبارت پهلوی ساسانی کتیبه چنین است: (۳)

(۱) یادداشت مترجم: آقای دکتر یار شاطر مینویسند: اصطلاح  
 «پهلوی کلدانی Caldeo-Pahlavi» امروز کمتر بکار میرود. بجای آن «پارتی  
 Parthian» معمول است. اصطلاح «پارسی» بجای پهلوی و «پهلوی» بجای  
 پارتی که هر تسفلد وضع نموده و در پایکولی بکار برده قبولی عام نیافته است.

(۲) متون را از مقاله هاوگ در موضوع پهلوی (چاپ اشتوتگارت بتاریخ  
 ۱۸۷۰) صفحات ۴ و ۵ گرفته ام: Haug, Essay on Pahlavi (Stuttgart, 1870)  
 روش وی آنست که حروف محو شده کتیبه یونانی راریزتر  
 از حروف دیگر نشان میدهد. در اینجا از آن روش تبعیت کرده ام. کتیبه را در ماه  
 مارس ۱۸۸۸ مسیحی در سفری که از شمال بشیراز رفتم دیدم و بررسی نمودم. در  
 آن هنگام بازمم جاهای دیگر کتیبه خراب شده بود.

(۳) یادداشت مترجم: عین عبارت که بخط لاتین در متن انگلیسی این

کتاب نقل شده است چنین است:

\*PATKARI ZANA MAZDAYASN B AGI ARTAKHSHATB,  
 MALKAN MALKA AIRAN, MINU CHITRI MINYAZTAN,  
 BARA PAPAKI MALKA.\*





بنای کعبه زردشت در نقش رستم نزدیک تخت جمشید از آثار ممتاز  
دوران هخامنشی (عکس از آقای مرتضی رستمی عکاس باستان‌شناسی)  
(برابر صفحه ۱۱۱)



« پتکری زنا مزدیسن بگی ارتخشتر ملکان

ملکا ایران ، مینو چتری هن یزتان برا

پاپکی ملکا . » (۱)

اینک ترجمه آن (که از ترجمه انگلیسی بفارسی در آورده شده

است) :

« این پیکره خداوند (پادشاه) مزدا پرست ، اردشیر ، شاهنشاه

ایران (است) ، مینوسرشت ، از جانب یزدان ، پسر پاپک پادشاه . » (۲)

(۱) کلماتی که در کتیبه فوق با حروف سیاه چاپ شده هزوارش است (و معنای

هزوارش فی الحال توضیح داده خواهد شد) . هنگام قرائت هزوارش لغت فارسی

بجای معادل آرامی آن خوانده میشود . مثلا لفظ «زنا» بمعنای «آن» است و

همان «آن» قرائت میشود و همچنین لفظ «ملکان ملکا» بمعنای شاه شاهان است

و شاهنشاه تلفظ میشود و «من» (بکسر میم) بمعنای «از» و «برا» بمعنای

پسر و «ملکا» بمعنای شاه را همان شاه قرائت کنند .

(۲) یادداشت مترجم : آقای دکتر یار شاطر مینویسند : قرائت درست

این کتیبه این است :

« پتگر این مزدیسن بگ ، از تخشتر شاهنشاه ایران ، که چتر از یزتان ،

پس بگ پاپک شاه ، ترجمه : این پیکره خداوند (سلطان) مزدا پرست ، اردشیر

شاهنشاه ایران [ است ] که نژاد از خدایان [ دارد ] ، پسر خداوند پاپک شاه .

Mnu آنچه مینو خوانده شده هزوارش است : و باید « که » خوانده

شود . تلفظ پسر در پهلوی ساسانی « پس » است (بضم پ) نه « پور » .

کشف و قرائت کتیبه های پهلوی از زمان تألیف این کتاب پیشرفت فراوان

کرده است . از مهمترین کتیبه های پهلوی که از آن زمان مکشوف گردیده یکی

کتیبه پایکولی است در عراق (شمال قصر شیرین) از نرسی که آنرا بناسبت

غلبه اش بر بهرام سوم بدوزبان پهلوی و یارتی نویسانده است .

رجوع شود به : هرتسفلد ، پایکولی 1924 , H. Herzfeld, Paikuli (2 vol.)

و هنینگ W. B. Henning, A. Farewell to the Khagan of the Ag-

Agatârûn, BSOAS, 1952 .

دیگر کتیبه شاهیور اول است در « کعبه زردشت » به زبان پهلوی و یارتی

(بقیه یاورقی در صفحه ۱۱۲)

نتیجه‌ای که دوساسی از تحقیقات خود گرفت ویرا تشویق کرد که در سومین و چهارمین کتاب خاطرات خود عبارات پهلوی روی مسکوکات و همچنین کتیبه‌های بیستون مربوط بهمان دوره را بررسی نماید. زحمتی که دوساسی در این راه کشید بمنزله مقدمه‌ای بود برای مجاهداتی که گروتفند بعداً برای کشف رموز کتیبه‌های میخی فارسی باستانی بعمل آورد (و در صفحات قبل ملاحظه شد). در قسمت سکه شناسی اوزلی (۱) (۱۸۰۱ مسیحی) دنباله کار را گرفت و چهل سکه از سکه‌های ساسانی را قرائت کرد. تیکسن (۲) هم در سالهای ۱۸۱۳-۱۸۰۸ مسیحی همین کار را ادامه داد.

**استفاده از تحقیقات دوساسی در سکه شناسی**

رسم الخط کتابهای پهلوی با خطوطی که روی آثار معاصر ساسانی (اعم از کتیبه‌ها و مسکوکات) دیده میشود بسیار متفاوت است و ابهام آن خیلی بیشتر است. باید در نظر داشت که باستانی‌های کتیبه‌ها و کتابهای پهلوی قطعاً پایروس که بیست و دو سال پیش در فیوم مصر کشف شد (۳) و بزبان پهلوی نوشته شده بود و هنوز هم چاپ نشده و فقط قسمتی از آنرا خوانده اند قدیم‌ترین

**کتیبه‌ها و کتابهای پهلوی**

بقیه پاورقی از صفحه ۱۱۱

ویونانی. این کتیبه مهم‌ترین کتیبه پهلوی است و نظیر کتیبه بیستون است در میان کتیبه‌های هخامنشی. دیگر کتیبه کرتیر موبد زردشتی است که حاکی از کوشش و تعصب او در مستقر ساختن کیش زردشتی و پیشرفت او در این مقصود است. رجوع کنید به :

M. Sprengling, "A New Pahlavi Inscription," Amer. Journ. of Semit. Lang. & Liter. LIII, no. 2

و به: W. B. Henning. The Great Inscription of Sâpûr I, BSOAS, IX, 1947.

Ouseley (۱) Tychsen (۲)

(۳) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند: قسمتی از این

پاپیروس‌ها را هانسن بطبع رسانده است، رجوع شود به: O. Hansen,

Die mittelpersischen Papyri der Papyrussammlung der Staatlichen Museen zu Berlin, 1938.

نمونه پهلوی مکتوب مربوط بسال ۱۳۲۳ بعد از میلاد است یعنی پیش از هزار سال بعد از کتیبه‌ای که ذکر آن گذشت . در ظرف این مدت خط پهلوی بطور قابل ملاحظه‌ای دوره انحطاط را سیر میکرد بنحوی که پاره‌ای از حروف که ابتدا بکلی از هم متمایز بود بتدریج شکل واحدی پیدا کرد و يك حرف بچندین صدای مختلف تلفظ میشد ( در نیمه دوم مدت مذکور خط پهلوی موقوف شده بود و فقط موبدان زردشتی برای استنساخ آثار موجوده بکار میبردند ) . در کتیبه‌ها حروف کثیرالاصوات تا حدی قبلاً وجود داشت . لکن در پهلوی کتابی باندازه‌ای دامنه این حروف توسعه یافت که فی المثل برای این چهار صدا ( z. d. g. y. ) يك حرف بیشتر نیست و حال آنکه هر يك از صداهاى مزبور علامت جداگانه‌ای در کتیبه‌ها داشته است . این است علت دشواری و اشکال پهلوی کتابی و بدین سبب است که کتیبه‌های ساسانی برای روشن ساختن پهلوی کتابی دارای ارزش و اهمیت است . این ارزش را مارک جوزف مولر (۱) استاد دانشگاه مونیخ در رساله خود راجع بزبان پهلوی که در

رساله مولر  
مجله آسیائی بتاریخ آوریل ۱۸۳۹ میلادی منتشر ساخت  
کاملاً تشخیص داد . هاوگ میگوید این رساله مبدأ

دوره جدیدی در تحقیقات پهلوی است . میان زردشتیان علی الخصوص پارسیان بمبئی سنت براین جاری شده بود که کتب پهلوی را بطریق باطلی بخوانند . بالنتیجه لغاتی بکلی موهوم که هیچ ملتی نه در گفته‌ها و نه در نوشته‌های خود بکار نبرده بود غول آسا ظهور کرد ، مثلاً بومن ( در واقع برا ) (۲) بمعنای « پسر » یا « پور » ، مدا ( در واقع ملیا ) (۳)

Marc Joseph Müller, Essai sur la langue Pehlevie, (۱)

Journal Asiatique, Avril, 1839.

boman (bara) (۲)

moda (malva) (۳)

بمعنای کلمه، انهما (۱) (در واقع اوهرمز) (۲) بمعنای خدا (۳)، جمنونتن (۴) (در واقع یمللونتن) (۵) بمعنای سخن گفتن و قس علیهذا. علت اینکه این الفاظ و مقداری الفاظ دیگر اینطور غلط خوانده میشود مربوط بر رسم الخط مبهم پهلوی بود ولی مقایسه کتیبه های پهلوی که کمتر ابهام داشت در بسیاری موارد برای احراز و اثبات اینکه کدام يك از اشکال درست است کفایت میکرد. با اینکه این طریقه همیشه ضامن قرائت صحیح کلمات نبود افتخار این ابتکار متعلق به مولر است که آنرا معرفی و معمول کرد. پیش از آنکه در این باب بحث دیگری بکنیم شایسته است در باره یکی از میزات اصلیة پهلوی که بارها بدان اشاره کرده ایم کمی بیشتر سخن بگوئیم و آن عنصر هزوارش یا زوارشن لغات آرامی است که در بسیاری موارد بعلت تغییر یافتن آخر کلمات در صرف فارسی و «مضافات صوتی» شکل دیگری پیدا کرده است. یکی از متون پهلوی را که میخوانید ملاحظه میکنید که مقدار زیادی از لغات آن سامی است و ایرانی نیست و برای اینکه دقیق تر و صحیح تر گفته باشیم لغات مزبور از یکی از لهجه های آرامی گرفته شده است که با سریانی و کلدانی قرابت نزدیک دارد. هر يك از متون عادی فارسی جدید را که بگیریم میبینیم مقدار زیادی لغات سامی (عربی) در آن وارد شده است و این الفاظ عرب را همان قسم که مینویسند میخوانند و در حقیقت همان قسمی که کلمات یونانی و لاتینی و فرانسه و لغات بیگانه دیگر مجموعاً قسمت بزرگی از لغات انگلیسی جدید را تشکیل میدهد کلمات عرب هم کاملاً جزء زبان فارسی شده است. ابتدا تصور میشد عنصر آرامی که در زبان پهلوی وارد شده است کاملاً با عنصر عربی که در فارسی جدید موجود است قابل تطبیق میباشد.

(۱) Anhoma (۲) Awharmaza

(۳) یادداشت مترجم: بنظر آقای دکتر یارشاطر کلمات مزبور هزوارش

است مگر «انهما» که قرائت مغلوطی از کلمه «اوهرمز» است.

(۴) jamnuntan (۵) yemaleluntan

ولی پس از تحقیق دقیق تری معلوم شد که بین این دو تفاوتی اصلی و ذاتی وجود دارد. زبانی ممکن است از زبان دیگر لغات فراوانی بعاریت بگیرد، لکن هر چه باشد اینکار را حدی است که از آن حد تجاوز نتوان کرد. آسان است در فارسی جدید جمله‌هایی را که پارهای نویسندگان عبارت پرداز با آب و تاب برشته تحریر آورده‌اند انتخاب کنیم که صفت و موصوف و اسم مصدر کلاً از کلمات تازی باشد و بعلاوه شواهد و امثال و عبارات عربی هم بحد و فور در آن عبارات دیده شود؛ معذک ساختمان و ترکیب کلی جمله فارسی، ضمائر و افعال معین نیز فارسی است و باید چنین باشد. همین قسم در زبان انگلیسی مثلاً در این جمله (که ترجمه آن چنین است: این بیان عقیده را خطرناک میدانم)

( I regard this expression of opinion as dangerous )

تنها چهار کلمه از هشت کلمه در حقیقت از اصل و نسب انگلیسی است. با این وصف جمله مذکور جمله‌ایست کاملاً انگلیسی و قابل تصویر نیست که بجای ضمائر و حرف اضافه و حرف ربط نیز معادلی از ریشه خارجی گذاشته شود. لکن زبان پهلوی بکلی فرق دارد. شاید هاوگ<sup>(۱)</sup> اندکی زیاد روی کرده است آنجا که میگوید: « همهٔ علامات مربوط بحالات اسم و حتی جزء آخر اسماء که علامت جمع است و کلیه ضمائر شخصی و اشارهٔ استفهامی و موصول و همهٔ اعداد از يك تاده و افعالی که مورد استعمال آن پیش از افعال دیگر است (همچنین افعال معین) مانند بودن و رفتن و آمدن و خواستن و خوردن و خوابیدن و نوشتن

(۱) رجوع شود به رسالهٔ هاوگ Haug, Essay on Pahlavi

دربارهٔ پهلوی، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱.

یادداشت مترجم: دکتر مارتین هاوگ Martin Haug, Ph. D.

استاد سانسکریت و فقه اللغة تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده و رسالات دیگری

دربارهٔ زبان مقدس و آثار و کیش پارسیان دارد که دکتر وست E. W. West

بعد از مرگ او چاپ کرده است.

و غیره و تقریباً همه حروف اضافه و قیود و حروف عطف و ربط و چند جزء مهم آخر اسماء و اکثریت عظیمی از لغات بطور کلی (علی‌ای حال در کتیبه‌های ساسانی) از اصل سامی است. « با این وصف اساساً حقیقت امر همین است و جزء آخر افعال و ضمائر ملحق با آخر کلمات و ساختمان جمله اغلب تنها قسمت ایرانی عبارت پهلوی است، اگرچه این قسمت قسمت اصلی و ما به الامتیاز جمله هم باشد. علاوه بر این مقداری لغات دیوسیمای دور که، نیم آرامی و نیم فارسی داریم، و خردمندان را این تصور محال است که هرگز کسی بچنین لغاتی تکلم کرده باشد. مثلاً ریشه سامی لغتی که بمعنای نوشتن است مرکب از سه حرف ک ت ب میباشد و سوم شخص زمان مضارع آن یکتبون (بکسر اول و ثالث) (بعربی یکتبون) (۱) است و حال آنکه فعل فارسی آن نبشتن یا نپشتن یا نوشتن است. کاتب پهلوی این کلمه را یکتبوتن (۲) نوشته است و قدر مسلم آنست که هرگز آنرا یکتبوتن نخوانده است. کلمه یکتبون با اینکه لغتی است با معنی و صرف شده در نظر کاتب پهلوی صرفاً علامتی است که قائم مقام لفظ پهلوی واقع شده و یا شکلی است که دلالت بر معنای نپش (۳) داشته و با آخر آن حرف ت و نون مصدری فارسی را اضافه کرده است. همچنین است کلمه « مرد » که کاتب پهلوی بجای آن لغت سامی « گبرا » را مینوشته است و هر زمان میخواست است شکل دیگر آن کلمه را که « مردم » است بخواند صدای « ام » را بآن اضافه میکرد و « گبرا-ام » (۴) (بضم الف) مینوشته است.

نظائر این روش عجیب که در زبان آسوری وجود دارد قبلاً

(۱) yektibun (بعربی yaktubun)

(۲) yektibuntan

(۳) napish

(۴) gbrt - à - um

تذکر داده شده است. در زبان قدیم تورانی اکدی (۱) کلمه « پدر » ادا (۲) بوده است. هاوگک (۳) میگوید: « وقتی که آسوریان میخواستند « پدر » بنویسند از اول کلمه « ادا » حروف « اد » یا « ات » را میگرفتند ولی اب تلفظ میکردند و اب لغتی بود که خودشان برای پدر داشتند ... برای اینکه بگویند « پدرم » مینوشتند « اتوی » (۴) ولی « ابوی » (۵) قرائت میکردند. « واو » (مضموم) در زبان آسوری علامت رفع و حالت فاعلی است. « ی » (مفتوح) چون با آخر کلمه الحاق شود بمعنای ضمیر ملکی « من » (مال من) است و در کتابت آنرا به لغت بیگانه « ات » اضافه میکردند. همین قسم کاتب پهلوی چون میخواست کلمه « پتر » (۶) (پدر) را بنویسد ابتر (۷) مینوشت، بدین طریق که از آسوری (۸) « اب » را که صرفاً بمنزله شکل تصویری که حاکی از آن معنی است میگرفت و در حین قرائت معادل فارسی آن را با اضافه کردن متمم « - تر » میخواند. اینک جنبه عجیب یا کیفیت غریب دیگری که درباره خط پهلوی باید متذکر شویم (و در این مورد دارای ارزش و اهمیت بوده است): در مورد کلمات پارسی که در آن زمان مرکب و قابل تجزیه شناخته میشد، معرف و مشخص هر يك از عناصر جداگانه آن کلمات معادل سامی یا هزوارش آن بوده است؛ مثلاً فعل متداول « پنداشتن » را بگیرد. ایرانی امروزی اصلاً خیال نمیکند که این فعل قابل تجزیه است و یا اینکه غیر از يك فعل ساده چیز دیگری باشد، لکن کاتب پهلوی به کیفیت

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای تقی زاده « زبان قدیم اکدی باید اشتباه عجیبی بوده باشد. زبان اکدی یعنی بابلی قدیم زبان سامی بوده نه تورانی. ظاهراً مقصود زبان قدیم سومری بوده و تورانی اصلاً معنی ندارد. »

(۲) adda

(۳) یادداشت مترجم: دکتر مارتین هاوگک Martin Haug, Ph. D.

استاد فقه اللغة تطبیقی در دانشگاه مونیخ بوده است.

(۴) atuya (۵) abuya (۶) pitar (۷) abitar

(۸) یادداشت مترجم: بمقتده آقای تقی زاده آرامی یا سریانی.

مرکب آن آگاه بوده است؛ بنابراین فعل پنداشتن را چنین مینوشت :  
 یون (۱) (بفتح اول و ثانی) (= ی، برای) هانا (= این) یخسنوتن (۲)  
 (=داشتن) (۳). نولد که درباره تجزیه لغت متعارفی «مگر» مینویسد:  
 « دو لغت آرامی یا دو عنصر هزوارش معرف و مبین کلمه «مگر» بوده  
 است، لغت اول بمعنای « نه » و دوم بمعنای « اگر ». این اصل دریک  
 مورد دیگر نیز صدق میکند که آنهم غریب است و چیز هائی بما  
 میآموزد.

ضمیر اول شخص مفرد در فارسی جدید « من » است و این کلمه  
 مشتق از حالت اضافه همان ضمیر در فرس قدیم است که ادم (۴) (=ازم) (۵)  
 اوستائی) باشد و حالت مالکیت ضمیر اخیر منا (۶) بوده است. با توجه  
 باین حقیقت است که در رسم الخط پهلوی کلمه سامی « لی » را بجای  
 « من » مینویسند و این کلمه هزوارش است که معادل من میباشد.

قطع نظر از مدارك خارجي ممکن است این ملاحظات هر شخص  
 نیز بینی را معتقد کند که تقریباً کلیه خصائص غریبه پهلوی مربوط  
 بر رسم الخط پهلوی است و همینکه بلند خوانده شود دیگر غرابتی ندارد.  
 خوشبختانه برای اینکه ثابت شود حقیقت امر همین بوده است مدارك  
 خارجي نیز بقدر کافی موجود است.

اولاً گواه مستقیم ما امیانوس مارسلینوس (۷) میباشد که میگوید (۸):

(۱) pavan (۲) yakhsanun - tan

(۳) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

قرائت « یون » منسوخ است. در پهلوی پنداشتن pat ZNH YHSNUNtn

نوشته میشود و pad en dastan خوانده میشود.

( توضیح tn - در آخر - یخسنوتن پهلوی است و علامت مصدر است. از

اینرو با حروف کوچک نوشته شده ) .

(۴) adam (۵) azem (۶) mana

(۷) Ammianus Marcellinus

(۸) ( xix, 2, II )



« در ایران شاپور و شاهنشاه را پیروز نیز گویند  
بدینمعنی که این شاه بر شاهان دیگر فرمانروائی  
کند و در جنگها پیروز است. »

(ترجمه از لاتین)

اشاره او بشاپور دوم است (۳۰۹ تا ۳۷۹ بعد از میلاد). عنوان  
شاپور را روی مسکوکات ملکان ملکا مینوشتند ولی همان زمان هم مانند  
امروز در مکالمات شاهنشاه میگفتند.

ثانیاً گواه مستقیم دیگری داریم که مؤلف دانشمند الفهرست  
محمد بن اسحاق است (۸-۹۸۷ میلادی). محمد بن اسحاق در اینجا و جاهای  
دیگری که از مسائل مربوط بایران ساسانی سخن میگوید متکی بقول  
آن مرد عجیب و فوقالعاده یعنی ابن مقفع است که یکی از زردشتیان  
ایران (۱) بوده و تقریباً در اواسط قرن هشتم میلادی میزیسته است.  
ابن مقفع دعوی اسلام نمود ولی صداقت وی مورد تردید واقع شد و در

حدود سال ۷۶۰ میلادی بقتل رسید. ابن مقفع (تاریخ  
ابن مقفع  
وفات ۹۳۹ هجری) وزیر خطاط معروف، ابن مقفع را

یکی از فصحاء و عربی نویسان ده گانه درجه اول میدانند و همچنین ابن  
خلدون مغربی تسلط ابن مقفع را بزبان عربی بهمین بیان تأیید میکند و  
میستاید. وی زبان پهلوی را نیز بکمال میدانست و چندین کتاب مهم  
پهلوی را بزبان عربی ترجمه کرده است. متأسفانه تنها یکی از ترجمه‌های  
وی تا امروز باقی مانده و آن کلیله و دمنه است و کلیله و دمنه از کتبی  
است که کمتر از کتابهای دیگر وی جالب توجه بوده است.

باستناد قول ابن دانشمند، مؤلف الفهرست پس از شرح چگونگی  
هفت نوع کتابت مختلف که مورد استفاده ایرانیان قبل از اسلام بود بیانی  
دارد و کاترمر (۲) نخستین کسی است که در سال ۱۸۳۵ میلادی نظرهارا

---

(۱) یادداشت مترجم: آقای تقی‌زاده ابن المقفع را ماوی میدانند.

(۲) Quatremère

متوجه گفته وی نمود ولی متن اصلی بیان وی تا سال ۱۸۶۶ میلادی منتشر نشد. در آن تاریخ بود که شارل گانو (۱) متن مزبور را با ترجمه جدید و پاره‌ای ملاحظات انتقادی در باره ترجمه کاترمر انتشار داد. اینک ترجمه عبارت الفهرست ابن ندیم:

« و هجائی دارند که زوارشن (یا هزوارش) نامیده میشود (مراد از هجا املاست نه کتابت که رسم الخط باشد). حروف آن موصول و مفصول (متصل و منفصل) و تقریباً بالغ بر هزار کلمه است و بوسیله آن متشابهات از هم تمیز داده میشود (مراد از متشابهات کلمات مبهم است). مثلاً هر وقت کسی میخواند «گوشت» بنویسد «بِرا» (بکسر و سکون سین) مینویسد (در اینجا این لغت در الفهرست ابن ندیم بخط پهلوی نوشته شده است) ولی «بِرا» نمیخواند و همان گوشت تلفظ میکند. همچنانکه هر گاه کسی بخواند «نان» بنویسد «لِها» (بفتح لام و سکون ها) مینویسد (در اینجا نیز این لغت در الفهرست ابن ندیم بخط پهلوی ضبط شده است)، لکن «لِها» نمیگوید و همان «نان» میخواند. و هر چه بخوانند بنویسند بهمین نحو است مگر چیزهایی که احتیاج بقلب نداشته باشد و آن الفاظ را همانطور که تلفظ کنند مینویسند» (۲).

(۱) Charles Ganneau

(۲) رجوع شود به رساله هاوگک در خصوص پهلوی صفحه ۳۷ به بعد:

Haug's Essay on Pahlawi

رجوع شود به مجله آسیائی صفحه ۲۵۶، سال ۱۸۳۵.

Journal Asiatique

رجوع شود به الفهرست ابن ندیم چاپ فلوگل Flügel.

در چند جزء از ترجمه های هاوگک بخصوص در باره متشابهات که بمعنای مترادفات گرفته است میان اینجانب و هاوگک اختلاف است. بعقیده من مراد از این لفظ لغات فارسی است که هر گاه بخط پهلوی نوشته شود تولید ابهام میکند، لکن عنصر هزوارش آن چندان ابهامی ندارد. هر کس کلمه نان را بخط پهلوی بنویسد و بعد بوجوه مختلفی که همان کلمه ممکن است خوانده شود توجه نماید باسانی با ابهام مسئله بر خواهد خورد.



## نمونه خط پهلوی \*

۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱۱۱۱

برگردانده حرف به حرف به خط فارسی :

« پورسبت داناک او مینوگک ی خرت کوهچ توبانیکان کی در غوشر و هیچ در

غوشران کی توبانگرتر .

مینوگک ی خرت پسوخوگرت کوهچ توبانگران اوی در غوشر کی پت ان یش

هستنی خورسند و ویش بوتن ی چیش راذتیمار بریت .

و هیچ در غوشران اوی توبانگرتر کی پت ان ی مت یستبت خورسند و ویش بوتن ی

چیش راذنی هندیشیت .

ترجمه بفارسی :

« پرسید دانا از مینوی خرد که از توانگران که درویشتر و از درویشان که

توانگرتر .

مینوی خرد پاسخ کرد که از توانگران او درویشتر که به آنچه هست (آنچه

دارد) نه خورسند [است] ویش بودن چیز را بیمار آورد .

و از درویشان او توانگرتر که به آنچه آمده است خورسند [است] ویش بودن

چیز را نیندیشد .

از کتاب « داناک و مینوگک ی خرت » ، پرسش ۲۶ .

یادداشت مترجم : این قطعه را آقای دکتر صادق کیا استاد زبان پهلوی در

دانشگاه تهران از کتاب « داناک و مینوگک خرت » ، پرسش ۲۶ انتخاب و از روی

صفا و گرم شخصاً استنساخ و ترجمه نموده اند .

( برابر صفحه ۱۲۱ )

ثالثاً ما این حقیقت را میدانیم که حتی در قدیمترین نمونه زبان فارسی که بخط عربی نوشته شده از آرامی و هزوارش دیگر هیچگونه اثری نیست، و هرگاه لغات مزبور در تکلم بکار میرفت در تحریرات هم اثری میماند و بکلی ازمیان نمیرفت؛ ولی هرگاه عناصر یگانه مزبور تنها مربوط به کتابت بوده و در تکلم بکار نمیرفته است، یعنی در حکم اشکال و صورتی بوده که معانی خاص از آن اراده میکرده‌اند، در آن صورت زوال عنصر آرامی و هزوارش امری طبیعی بوده است.

رابعاً امروز هم میان زردشتیان سنتی جاری و باقی است که از حیث فروع، بنحوی که قبلاً دیدیم، مخدوش و ناصواب ولی از حیث اصول کلی کاملاً واضح و روشن است، و آن سنت چنان باشد که کلمات هزوارش را باید بفارسی قرائت نمود. بنابراین کتبی را که باصطلاح کتب پازند گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم اوستائی و کتبی را که باصطلاح کتب پارسی گویند صرفاً نقل کتب پهلوی بحروف غیر مبهم عربی است. لکن بعوض کلیه کلمات هزوارش و آرامی معادل فارسی آن یا آنچه را که معادل تصور نمودند گذاشته‌اند.

خوب است این فصل را با تلخیص اصطلاحات مختلفی که هنگام بحث از السنه قدیمه ایران بکار برده شده و توضیح معنای دقیق هر یک و تشریح وجه اشتقاق آن، تا آنجا که معلوم است، ختم کنیم. مادی زبان ماد یعنی قسمت غربی سرزمینی است که امروزه ایران مینامیم، همان مادائی است که در کتیبه‌های داریوش آمده، همان « ماهاتی » است که جغرافی نویسان قدیم عرب نقل کرده‌اند ( « ماهات » جمع « ماه » است که جزء اول کلمه ماه بصره و ماه کوفه و ماه نهاوند و غیره است). پایتخت این ناحیه شهر قدیم اکباتان است ( که در کتیبه‌ها حکمتانه نوشته‌اند ) و اکنون همدان نامیده میشود. آثاری از آن زمان

### تعریف اصطلاحات

### مادی

در دست ما نیست مگر اینکه نظر دار مستتر را بپذیریم که گفته است مادی همان زبان اوستاست (۱) و یا اینکه قول اپر را قبول کنیم که میگوید مادی زبانی است که در کتیبه های سه زبانی دوره هخامنشی جایگاه دوم را (بین پارسی باستان و ترجمه آسوری) حائز است. با احتمال کلی قرابت بسیار نزدیک با فرس قدیم داشته است و از پاره ای لغات آن که نویسندگانمانند هرودوت (۲) حفظ کرده اند ظاهراً چنین برمیآید که اصل و ریشه بعضی لهجه های جدید فارسی نیز شاید مادی باشد. اوستائی زبان اوستاست که اغلب بغلط «زند» نامیده اند. گاهی آنرا بلخی قدیم نیز خوانده اند، و آن نامی است بی اندازه ناپسند، زیرا چنانکه دیدیم این امر را دو احتمال است و قوت هر دو

### اوستائی

احتمال یکسان: یکی اینکه زادگاه زبان اوستا اتروپاتن (۳) (آذربایجان) یعنی در شمال غربی باشد، دوم اینکه بلخ قدیم (۴) یعنی شمال شرقی، اوستا و فقط اوستا باین زبان نوشته شده است.

پاره ای سرودهای باستانی که گاتها نامیده میشود بلهجه دیگری سروده شده و آن لهجه بسی مهجورتر و قدیمتر از لهجه قسمتهای دیگر کتاب است. زبان اوستائی حروف مخصوص دارد که در نوشتن بکار میرود و از خط پهلوی ساخته شده، ولی دارای مزایای بیشتری است. برای تحقیق و استقصاء اصل کلمه اوستا با شکل میتوان از دوره ساسانیان دورتر رفت، گو اینکه اپر (۵) معتقد است در کتیبه داریوش واقع در بیستون آنجا که ابستم (۶) نوشته است (ستون چهارم، سطر ۶۴) مراد اوستا

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای تقی زاده این عقاید دارمستتر و اپر

Oppert حالا بکلی منسوخ و باطل است.

(۲) Herodotus (۳) Atropatene (۴) Bactria

(۵) Oppert (۶) abastam

یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند ابستم در کتیبه داریوش

نیست. ظاهراً غلط قرائت شده است.

بوده است . در پهلوی بصورت اوستاک (۱) ( دارمستتر اپستاک (۲) ضبط کرده است ) در سریانی اپستاگا (۳) و در عربی ابستاق (بفتح اول و ثانی) آمده است .

آندریاس (۴) متمایل باین عقیده است که اوستا از کلمه اویستا (۵) در فرس قدیم اشتقاق یافته ( که بمعنای کمک کردن و نگاهداری نمودن است ) و اینطور تعبیر میکند که معنای آن « متن اساسی » است .

بهر صورت معنای « اوستا وزند » همین است و لفظ مرکب « زند اوستا » که مایه گمراهی است از همین اصطلاح بوجود آمده است : « اوستا »

متن اصلی کتاب مقدس زردشت است و « زند » ترجمه **زند**

و تفسیر و تبیین آن بزبان پهلوی ، و تفسیر هم عموماً

متعاقب متن میآید . بنابراین اگر به « زبان زند » اشاره ای بشود مراد

همان زبانی خواهد بود که اوستا بآن زبان ترجمه و تفسیر شده است یعنی

زبان پهلوی . لکن چون در اروپا اصطلاحات را درست درك نکردند

لفظ زند را بزبان اصلی اوستا اطلاق نمودند . بنا بر این بهتر آنست که

اصطلاح « زبان زند » موقوف شود (۶) .

فارسی باستان اصطلاحی است که دلالت بر زبان قدیم پارس (فارسی)

(۷) میکند و این همان زبان رسمی کتیبه های هخامنشی است و بدون شبهه

داریوش و خشایارشا و شاهان آندودمان بآن زبان تکلم

میکرده اند . این زبان را فقط از طریق کتیبه ها میشناسیم

**فارسی باستان**

و بس .

اما زبان پهلوی همان قسمی که السهاوزن (۸) بیان داشته است

---

(۱) Avistak (۲) Apastak (۳) Apastaga

(۴) Andreas (۵) upsata

(۶) یادداشت مترجم : آقای دکتر یارشاطر مینویسند :

« این اصطلاح امروز عملاً موقوف شده است » .

(۷) Persis (۸) Olshausen

درست بمعنای زبان پارسی است؛ زیرا همچنانکه کلمات قدیم میترا و چتیرا (۱) مهر و چهر شده است، لفظ پرتو (۲) نیز که نام پارت بفرس قدیم است مراحلی را طی نموده و به اشکال متشابه و مفروض پرهو (۳) و پلهو (۴) و پهلو (۵) درآمده است. شکل عربی این پهلوی

کلمه پهلو است که علماء جغرافی نویسن عرب بسرزمینی در ایران مرکزی و غربی میگفتند که شهرهای اصفهان و ری و همدان و نهاوند و قسمتی از آذربایجان جزء آن بوده است. همانطور که گفته شد اطلاعات ما درباره پارتها از منابع محلی و بومی کم است، و بقدری هم کم است که مسلم نیست پارتها از نژاد ایرانی یا تورانی بودند (۶)؛ پارتها در افسانه ملی ایران بقدری کم بشمار آمده اند که آنچه فردوسی درباره آنها گفته است فقط در يك صفحه شاهنامه بگنجد. (فردوسی آنرا ملوک الطوائف خوانده و قومی بربر و بی سواد دانسته و گفته است شایستگی ندارند که یادی از آنها بشود.)

ساسانیان مدعی شدند که تجدید حیات و احیاء آئین ملی که بدست اسکندر محو و نابود شده بود بسبب مجاهدات و مساعی آن دودمان بوده است. این مسئله تا حدی بوسیله خطوط یونانی که روی سکه های اوائل دوره پارتها دیده میشود تأیید گردیده است، زیرا روی سکه های مزبور عبارت « دوستدار یونان » ملاحظه میشود و این عنوانی است که پادشاهان پارت با خرسندی بخود داده بودند. معذالك نام پهلو (۷)

(۱) mithra, chitra

(۲) Parthava (۳) Parhav (۴) Palhav (۵) Pahlav

(۶) یادداشت مترجم: آقای دکتر یارشاطر مینویسند:

« امروز در ایرانی بودن پارتها تردیدی نیست. اصطلاح « تورانی » اساس علمی ندارد. تورانیانی که از آنها در شاهنامه یاد شده بظان قوی خود از تیره های ایرانی بوده اند. اگر غرض ترك بودن پارتها باشد بکلی غلط است.»

(۷) "Pahlava"



در هندوستان معروف بوده و هنوز هم در ایران امروز معمول است و صفت پهلوانی چه در کلام و چه در ذکر داستان قهرمانان قدیم و روزگار پهلوانان و جنگجویان نیرومند زبانه زد همه است. لکن وقتی سخن از پهلوی گفته میشود و مراد زبان پهلوی باشد معنائی که در ایران از این لفظ مستفاد میشود از جهت دقت و صحت و حقیقت امر بسیار نارسا تر از آنچه چیزی است که در اروپا از پهلوی میفهمند، زیرا در اروپا بطور قطع اطلاق این لفظ منحصرأ بزبان دوره ساسانیان و فارسی میانه است که با عنصر آرامی و هزوارش بخط مخصوص خود نوشته میشود. اما زبان پهلوی که پادشاهان و پهلوانان شاهنامه فردوسی در نامه‌های خود بکار میبردند تحقیقاً معلوم نیست چه بوده ولی قطعیت آن خیلی کمتر است و همچنین است گلبانگ پهلوی که در غزل‌های حافظ و اشعار خیام از آن یاد شده است، و فهلویات یا اشعاری که بلهجه‌های مختلف در بسیاری از آثار زبان فارسی نقل شده است، و زبان پهلوی که بگفته حمدالله مستوفی قزوینی مورخ و جغرافی‌دان قرن چهاردهم مسیحی در نقاط مختلف ایران مخصوصاً شمال غربی بدان تکلم میکردند.

طهمورث دیوبند بنابر روایت فردوسی (۱) نخستین کسی است که نه تنها يك زبان بلکه تقریباً سی زبان را مانند یونانی (رومی) و تازی و پارسی و هندی و چینی و پهلوی را برشته تحریر آورد تا آنچه بگوش شنیده شود بکتابت بیان گردد (۲). طهمورث پدر جمشید است که در اوستا بیسه

---

(۱) رجوع شود به شاهنامه چاپ ماکان، جلد اول، صفحه ۱۸.

(۲) یادداشت مترجم: این اشعار فردوسی از صفحه ۲۲ جلد اول شاهنامه

چاپ بروخیم در پادشاهی طهمورث نقل شده است. این مجلد بدست‌یاری آقای مجتبی مینوی و مجلدات دوم و سوم و چهارم تا آخر جلد پنجم بتصحیح مرحوم عباس اقبال و مجلدات سه گانه تا پایان شاهنامه بتصحیح آقای سعید نفیسی بمناسبت جشن هزاره تولد فردوسی در سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۵ شمسی هجری بزور طبع آراسته گردید؛ (بقیه یاورقی در صفحه ۱۲۶)